

حوادثی مانند آنچه برای انقلاب اسلامی در دهه ۶۰ رخ داد چند انقلاب مهم را سرنگون کرده است

تفاوت‌های ایران با انقلاب‌های کم‌دوام



گروه سیاست از آغاز شکل‌گیری جمهوری اسلامی تاکنون جبهه متحد غربی بارها سعی در به شکست کشاندن این انقلاب داشته تا بتواند بدون هیچ مخالف ایدئولوژیکی سلطه استعمارگونه خود را در جهان ادامه دهد. تلاش برای کودتا در روزهای ابتدایی انقلاب، اعزام نیروی نظامی به ایران، ترور همزمان رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر و همچنین ترور رئیس دیوان‌عالی کشور همگی اقداماتی است که هریک به‌تنهایی برای از کارانداختن چرخ‌های انقلاب می‌توانست کارساز باشد. بی‌نتیجه‌ماندن چنین اقداماتی باعث شد جبهه متحد جهانی‌راه تحمیل جنگ علیه ایران را در پیش بگیرد. بی‌نتیجه ماندن اقدامات سخت اما منجر به کنار گذاشتن اقدامات استکبار نشد. تحریم اقتصادی و تهاجم فرهنگی مسیر جدید برای زنده نگه داشتن فرآیند تغییر است. مرور تجربه‌های سیاسی انقلاب‌هایی که به‌مراتب با

فشار خارجی کمتری از انقلاب اسلامی ایران مواجه هستند، نشان می‌دهد تداوم ۴۳ ساله انقلاب اسلامی علی‌رغم تهاجم همه‌جانبه، نمونه‌ای بی‌نظیر در جهان است. اغلب جنبش‌های آزادی‌خواهانه و ضداستعماری یا در نبرد خود شکست خوردند یا بعد از مدتی مجدداً به دامان استعمار بازگشتند. در این بین مواردی هم بودند که توانستند پیروز از نبرد خارجی بیرون بیایند اما هنوز از جنگ فارغ نشده درگیر نبرد داخلی بر سر قدرت شده و آرمان‌های ادعایی خود را به فراموشی سپردند. در نبرد با استبداد نیز موارد متعددی در جهان وجود دارد که حاکمان ضداستبدادی خود اساس نظام استبدادی جدیدی را بنیان نهند. در ادامه به بازخوانی تاریخی برخی تجربه‌های انقلاب‌هایی‌خواهیم پرداخت که قبابی پیروزی مدت‌زبادی بر دوش آنها نشست و ضعف بنیان ایدئولوژیک آنها را دچار واپس‌گرایی کرد.



خون بی‌ثمر یک‌میلیون الجزایری

در عرصه بسط فرهنگ و زبان فرانسه شیوه جدیدی برای استعمار الجزایری اتخاذ می‌کند. در دوران بومدین سفارت فرانسه به فعال‌ترین سفارت خارجی در الجزیره تبدیل شد. بعد از دوران ریاست‌جمهوری وی «شاذلی بن جدید» فرمانده ارتشی که در دوره قبول، نفوذ خودش را تثبیت کرده بود به جای او به قدرت رسید. «شاذلی بن جدید» قانون اساسی جدیدی را تدوین کرد که به احزاب سیاسی اجازه رقابت می‌داد و نظام تک‌حزبی را ملغی می‌کرد. این اقدامات، مقدمه برگزاری اولین انتخابات آزاد در این کشور، انتخابات انجمن‌های ایالتی و ولایتی در ۱۲ ژوئن ۱۹۹۱ بود. در پی این انتخابات «جبهه نجات اسلامی» که تازه یک سال از تأسیس آن می‌گذشت توانست حدود ۴۶ درصد آرا را به خود اختصاص دهد. این رقم دوبرابر آرای جبهه آزادی‌بخش بود. بعد از انتخابات بن جدید در نتیجه درخواست وزرای دفاع و کشور انتخابات را ابطال کرده و خود نیز از سمتش استعفا داد. بعد از بن جدید شورای عالی کشور با حمایت ارتش، حکومت را در دست گرفته و ضمن برخورد با معترضان به ابطال انتخابات جبهه نجات اسلامی را منحل کردند. در طول دهه ۹۰ میلادی علی‌رغم تلاش‌های گاه‌به‌گاه حکومت برای احیای روند عادی سیاسی، الجزایر شاهد خشونت و ترور گسترده بود. در این مقطع، یک گروه مسلح اسلام‌گرا، موسوم به «GIA» (گروه اسلامی مسلح الجزایر)، دست به اقدامات مسلحانه و تروریستی علیه حکومت زد. اقدامات خشن این گروه منجر به انشعاب در جنبش اعتراضی الجزایر شد و گروهی به نام «گروه سلفی وعظ و مبارزه» در جنوب شرقی الجزایر شکل گرفت که مشی آن هم مسلحانه بود. طبق تخمین‌ها، در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۹ حدود صد هزار الجزایری در جریان جنگ داخلی از بین رفتند. در آوریل سال ۱۹۹۹، درحالی‌که هفت‌نامزد برای رسیدن به کرسی ریاست‌جمهوری وارد رقابت شدند، با فشار هیات‌حاکمه و نظامیان، ۶ تن از گردونه کنار رفتند و تنها «عبدالعزیز بوتفلیقه»، نامزد مورد حمایت ارتش و حزب جبهه آزادی‌بخش با اعلام کسب حدود ۷۰ درصد آرا از سوی حکومت، به ریاست‌جمهوری رسید و دوران ریاست‌جمهوری بی‌رقیب وی تا سال ۲۰۱۱ ادامه پیدا کرد.

فرانسه که امروز خود را مهد آزادی می‌خواند و مسلمانان از توهین‌های هرچندوقت یک‌بار شخصیت‌ها و نشریات این کشور دلخوشی ندارند تجربه سیاهی از برخورد با آزادی دارد. دولت فرانسه در سال ۱۸۲۷ به بهانه آنچه توهین فرمانروای الجزایر به کنسول این کشور خوانده شد ۳ سال الجزایر را محاصره کرده و در سال ۱۳۳۰ با هجوم به الجزایر خاک آن را به اشغال خود درآورد. اشغالی که بیش از یک قرن به طول انجامید. بحران‌های سیاسی، اقتصادی در اوایل دهه ۳۰ میلادی آغازی بود بر رویکرد اعتراضی مردم الجزایر با دستگیری «مسالی حاج» رهبر ملی الجزایر در سال ۱۹۴۵ روند اعتراضی مردم الجزایر و تنش بین آنها با کلونی‌های مستعمره‌نشین شدت گرفت و در نتیجه آن طبق آمار حکومت فرانسوی الجزایر ۱۵۰۰ الجزایری کشته شدند. بعد از این تنش بود که گروه‌های ملی‌گرای الجزایری برای رسیدن به استقلال سازماندهی گروه‌های مسلح را آغاز کردند. سرانجام جنگ استقلال در سال ۱۹۵۴ آغاز شد و بعد از کشته شدن یک میلیون الجزایری در سال ۱۹۶۲ با انعقاد توافق در شهر اوپان فرانسه به پایان رسید و در پی همه‌پرسی ۳ جولای همین سال نیز الجزایر رسماً مستقل شد و طی دو، سه ماه حدود ۸۵۰ هزار اروپایی تبار الجزایر را ترک کردند. استقلال اما پایان دوران سختی نبود. هنوز مردم الجزایر جشن رهایی از چنگال استعمار را نگرفته بودند که جنگ داخلی آنها را به دام استبداد انداخت. احمد بن بلا که از طرف قوای مسلح الجزایر با همان شاخه نظامی جبهه آزادی‌بخش الجزایر حمایت می‌شد با کمک هواری بومدین فرمانده نیروهای مسلح به‌جای فرحت‌عباس، رئیس دولت موقت بر کرسی ریاست‌جمهوری نشست. بومدین در ادامه و تنها بعد از چندماه بن بلا را که خود به حکومت رسانده بود برکنار کرده و حاکم جدید الجزایر شد. بومدین با تقویت نظام تک‌حزبی به دیکتاتور الجزایر تبدیل شد و تا زمان مرگش در سال ۱۹۷۸ به حکومت بی‌چون و چرای خود ادامه داد. در دوران او، فرانسوی‌ها دوباره نفوذ خود را بر الجزایر از سر گرفتند و یک لابی قدرتمند طرفدار فرانسه در حکومت تشکیل شد. از ریشه‌های انقلاب و رویکرد سکولار راه دیگری را برای نفوذ استعمار به الجزایر باز کرده و پاریس این‌بار با سرمایه‌گذاری



مصر؛ سرزمین انقلاب‌های دیکتاتورزده

درحقیقت در دوره جمال عبدالناصر مردم مصر از یک دیکتاتوری وابسته وارد حکومت یک دیکتاتوری داخلی شده بودند که او نیز به‌نوعی متکی به شوروی به حساب می‌آمد. درنهایت پس از مرگ مشکوک جمال عبدالناصر، انورسادات از یاران وی حکومت را در دست گرفت و در سال ۱۹۷۸ تنها ۸ سال پس از مرگ جمال عبدالناصر، وارد صلب با رژیم‌صهیونیستی شد و مجدداً کشورش را به غرب وابسته ساخت. پس از ترور سادات، حکومت به حسنی مبارک یکی از یاران وی رسید. با این حال شدت وابستگی مبارک به غرب باعث شده بود مردم این کشور با بحران‌های هویتی بزرگی روبه‌رو شوند. اقدام مبارک در محاصره مردم غزه یکی از موضوعاتی بود که در محیط عربی چندان به مذاق مردم خوش نمی‌آمد. اقدامات مبارک و فساد گسترده اطرافیان‌ش که موجب فقر مردم شده بود موجب شد وی در جریان انقلاب‌های موسوم به بهار عربی در سال ۲۰۱۱ از حکومت ساقط شده و به زندان برود. اتفاق سال ۲۰۱۱ هرچند قیام و انقلاب علیه یک رژیم دیکتاتوری بود اما همین رژیم بازمانده یک انقلاب به حساب می‌آمد. پس از سقوط مبارک و در جریان انتخابات نه‌چندان شفافی که توسط ارتش این کشور انجام شد، «محمد مرسی» یکی از اعضای اخوان المسلمین با اختلاف کمی نسبت به یک نامزد وابسته به رژیم پیشین موفق شد به ریاست‌جمهوری مصر برسد. با این حال وی نیز علی‌رغم آنکه به شکلی قانونی حکومت را در دست داشت بر اثر تندروی در قبضه حکومت و همچنین اعتماد به وعده‌های آمریکا، نهایتاً در محصله‌ای گرفتار شد که غرب فریبکارانه برایش تدارک دیده بود. به‌دنبال کودتای عبدالفتاح السیسی وزیر دفاع وقت مصر، دولت منتخب این کشور ساقط شد و مردم معترض نیز به شکل خونباری سرکوب شدند. گفته می‌شود هم‌اکنون بیش از ۸۰ هزار تن از اعضای اخوان المسلمین در زندان‌های مصر گرفتار هستند.

مصر پس از جنگ جهانی دوم همانند بسیاری دیگر از کشورهای جهان به‌دلیل سابقه طولانی استعمار و دخالت‌های خارجی از عثمانی‌ها گرفته تا فرانسه و انگلیس، در تب تفکرات ملی‌گرایانه می‌سوخت. ملی‌گرایان عرب که به پان‌عرب‌ها مشهور بودند بیشتر از همه ریشه در ارتش‌های عربی داشتند. ارتش‌های عربی و نظامیان نسبت به دیگر نهادهای دولتی و اقشار به اقتضای فعالیت‌هایشان بیشتر با تحولات جهانی آشنا بودند و همچنین از توان لازم برای انجام تغییرات در جامعه نیز برخوردار بودند. در مصر نیز همانند دیگر کشورهای عربی یک گروه از نظامیان پان‌عرب موسوم به «افسران آزاد» با رهبری افرادی مانند «جمال عبدالناصر» دست به اقدام علیه حکومت پادشاهی وقت زده و قدرت را از دست حاکمان وابسته به غرب خارج ساختند. با وجود این، آنها خود پس از مدتی به‌جای پیگیری آرمان‌های انقلاب به‌سمت دیکتاتوری گام برداشتند به‌گونه‌ای که جمال عبدالناصر ضمن سرکوب برخی جریان‌ات مانند اخوان المسلمین به اعدام سران این جریان نیز پرداخت. ازجمله بزرگ‌ترین اقدامات فاجعه‌بار جمال عبدالناصر، اعدام اندیشمند بزرگ اسلامی «سیدقطب» در سال ۱۹۶۶ بود. او در همین دوره به‌شدت درگیر دخالت در یمن بود و ۵۰ هزار نظامی ورزیده مصری را به این جنگ اعزام کرده بود. رژیم‌صهیونیستی نیز با بهره‌گیری از این اقدام جمال عبدالناصر به مصر حمله کرد و طی جنگ ۶ روزه سال ۱۹۶۷ ضربات شدیدی به این کشور و دیگر کشورهای عربی زد. به‌دنبال این شکست‌نوار غزه، کرانه باختری و شهر قدر در فلسطین به اشغال صهیونیست‌ها درآمد. همچنین صحرای سینا در مصر و بلندی‌های رهبیری جولان در سوریه نیز توسط رژیم‌صهیونیستی اشغال شد و سرزمین‌های تحت تسلط تل‌آویو تقریباً دوسوم افزایش یافت. این زیان‌ها اگر جمال عبدالناصر تصمیم به دخالت برادرکشانه‌اش در یمن نمی‌گرفت، شاید هیچ‌گاه رخ نمی‌داد.

کارگران؛ بزرگ‌ترین قربانی انقلاب روسیه

بلشویک‌ها در روسیه فرآیند انحراف از اهداف انقلاب نیز آغاز شد. انقلاب مردم روسیه در ابتدا با هدف تحقق دواصل برقراری عدالت اجتماعی و آزادی به وقوع پیوست اما در دوران حاکمیت بلشویک‌ها به‌ویژه در عصر حاکمیت استالین نه‌تنها این دو اصل محقق نشد بلکه با انحرافات پیش‌آمده شرایط برای مردم روسیه نسبت به قبل از انقلاب نیز بدتر شد. به‌عنوان مثال بلشویک‌ها پس از رسیدن به قدرت با شعارهای انقلابی زمین و اموال سرمایه‌داران را مصادره کردند اما این سرمایه‌های مصادره‌شده به‌جای آنکه در اختیار مردم قرار بگیرد، مبتنی بر اندیشه دولت محور مارکسیسم لنینیسم در نزد دولت شوروی باقی ماند، درواقع پس از انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه نه‌تنها سرمایه‌داری از بین نرفت بلکه از حالت شخصی به حالت دولتی تبدیل شد. در بعد آزادی نیز در دوران حکومت دیکتاتوری استالین هر صدای مخالفی که علیه دولت بلند می‌شد به‌سرعت توسط سازمان امنیت و اطلاعات شوروی «چکا» سرکوب می‌شد، شدت برخورد با مخالفان به‌حدی بود که بنابر شواهد تاریخی برجای‌مانده در این دوران بین ۹ تا ۲۰ میلیون نفر توسط نهادهای سرکوبگر دولت استالین کشته شدند. در ریشه‌یابی علل انحراف انقلاب روسیه دو نکته مهم به ذهن می‌رسد، نخست در روسیه آرمان انقلابی‌ها بلشویک برگرفته از اندیشه اومانیزستی مارکس آلمانی بود، از جایی که این اندیشه با فطرت انسان و فضای حاکم بر جامعه روسیه فرسنگ‌ها فاصله داشت، بعد از انقلاب نتوانست مردم را همراه خود کند و این عدم همراهی باعث شد بلشویک‌های حاکم بر شوروی سرمایه اجتماعی خود را از دست بدهند. دومین علت انحراف انقلاب روسیه از اهدافش نیز برمی‌گردد به زمامداران این کشور، زمامداری که برای آنها حفظ قدرت بیش از هر عنصر دیگری اهمیت داشته است، به همین جهت درطول حکمرانی بلشویک‌ها بر شوروی هر اعتراض کوچکی که نسبت به عملکرد آنها صورت می‌پذیرفت حتی اگر این اعتراض از سوی کارگران بود، به‌شدت با آن برخورد می‌شد.

انقلاب مردم روسیه در سال ۱۹۱۷ از مهم‌ترین رویدادهای سیاسی جهان در قرن گذشته است؛ این انقلاب اگرچه با شعار رفع تبعیض و آزادی کارگران به وقوع پیوست اما خیلی زود و با به قدرت رسیدن بلشویک‌ها این انقلاب نیز به انحراف کشیده شد، به نحوی که سردمداران شوروی در انتقال آرمان‌های بلشویکی خود به نسل بعدی جامعه ناتوان شدند. بررسی دلایل انحراف انقلاب روسیه از آرمان‌هایش از عبرت‌های مهم تاریخی است که می‌تواند در شناخت تحولات جهان در قرن گذشته و جایگاه انقلاب اسلامی مردم ایران کمک‌کننده باشد، انقلاب کارگری روسیه در ابتدا با همراهی مردم و با انگیزه ریشه‌کنی ظلم و تبعیض طبقاتی حاصل از حکمرانی خاندان تزار به وقوع پیوست. در دوران پادشاهی نیکلای دوم (آخرین پادشاه تزاری روسیه) تضاد طبقاتی باعث شده بود نارضایتی گسترده‌ای میان کارگران و دهقانان روسی شکل بگیرد، در این دوران بیشتر ثروت در اختیار فئودال‌ها یا همان صاحبان زمین و صنایع بود. فئودال‌ها با قدرتی که داشتند برای انجام امور خود دهقانان و رعیت‌ها را به کار می‌گرفتند و به آنها در برابر کار طاقت‌فرسایی که انجام می‌دادند، تنها دستمزد اندکی پرداخت می‌کردند. تضاد طبقاتی و وضعیت معیشتی بد طبقه فرودست جامعه در عصر نیکولای دوم، تحولات کشور روسیه را به سمت انقلاب پیش می‌برد و درنهایت در فوریه ۱۹۱۷ این انقلاب با رهبری حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه به وقوع پیوست. در این تاریخ نیروهای انقلابی با خلع نیکلای دوم از پادشاهی فردی به اسم «کرنسکی» از اعضای شاخه اقلیت حزب سوسیال‌دموکرات یا همان منشویک‌ها را به قدرت رساندند، بیشتر اعضای دولت کرنسکی را سوسیالیست‌های انقلابی تشکیل می‌دادند و پیروان مشی مارکسیست در این دولت نقش اندکی داشتند اما دوماه بعد مارکسیست‌های حزب سوسیال‌دموکرات که در اکثریت بودند و به آنها بلشویک می‌گفتند به رهبری لنین و با پشتیبانی آلمان دست به شورش علیه دولت زدند و با برکناری کرنسکی لنین را جای وی به قدرت رساندند. با آغاز حکمرانی



رویدن امپراتوری از دل انقلاب‌های فرانسه

برادرزاده ناپلئون، جمهوری سوم فرانسه برقرار شد. نیروهای سیاسی فرانسه با وجود دگرگونی‌های فراوانی که در جریان به‌ثمر رسیدن انقلاب داشتند، برخلاف انقلابیون روسیه نتوانستند با استفاده درست از «نظام تبلیغاتی، رسانه‌ای» آرمان‌های خود را به نسل‌های بعدی نیز منتقل کنند به نحوی که در درون فرانسه تحولات سیاسی، اجتماعی تا سال ۱۹۵۸ و تشکیل جمهوری پنجم ادامه پیدا کرد. در خارج از مرزهای این کشور نیز انقلاب فرانسه، الهام‌بخش بسیاری از جنبش‌های آزادی‌خواهانه در اروپا شد. با وجود این الهام‌بخشی نکته‌ای که در رابطه با تحولات انقلاب فرانسه مهم است اصالت ایدئولوژی حاکم بر این انقلاب است، بر خلاف انقلاب اسلامی ایران که در جریان آن یک ایدئولوژی واحد و موردپذیرش مردم از سوی امام خمینی (ره) (رهبر انقلاب) مطرح شد انقلابیون فرانسه ایدئولوژی درستی در ذهن برای رسیدن به اهداف خود نداشتند. به همین جهت بعد از وقایع ۱۰ ساله انقلاب فرانسه، تا سال ۱۹۵۸ که جمهوری پنجم توسط ژنرال دوگل در فرانسه پایه‌گذاری شد ما شاهد تحولات گسترده و تغییرات متعدد ساختارها در فرانسه هستیم به نحوی که در این مدت از نظام پادشاهی گرفته تا نظام ریاستی در فرانسه حکم‌فا بودند. همچنین «آزادی فردی» ای که از آن به‌عنوان مهم‌ترین دستاورد انقلاب فرانسه یاد می‌شود، «آزادی» ای است برپایه اومانیزم و در تضاد جدی با فطرت انسان، همین تضاد باعث شده است امروز بعد از گذشت سه قرن از آغاز انقلاب فرانسه و با وجود تحولات گسترده‌ای که این انقلاب در مسیر تکامل اهدافش تجربه کرده است، نخبگان غربی تبدیل به اصلی‌ترین منتقدان مفهوم «آزادی» در غرب شوند. از طرفی نگاه اومانیزستی به مفاهیم مهم انسانی مانند آزادی باعث سلب جامعیت از این مفاهیم می‌شود و دایره گستردگی این مفاهیم را خلاصه به مسائل مادی می‌کند، نادیده گرفتن بعد معنوی انسان‌ها باعث شده است امروز مردم و نخبگان سیاسی فرانسه روی به اندیشه اسلامی به‌عنوان آلت‌زیاد ایدئولوژی غالب در این کشور بیاورند. به همین جهت است که ما شاهد گسترش گرپوین به دین اسلام در فرانسه هستیم، به‌نحوی که امروز در این کشور اسلام بعد از مسیحیت دومین دین پرطرفدار است.